

عوامل هویتی و تعارض در روابط ایران و امریکا

10.30495/PIR.2023.1954398.3469

سلیمان الماسی^{۱*}، قاسم ترابی^۲، عباس صالحی^۳

| | | |
|--|--------------|---|
| Received:2022/08/18 Accepted:2022/12/13 | مقاله پژوهشی | تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۲ |
|--|--------------|---|

چکیده

سوال اصلی پژوهش که با هدف شناسایی و تبیین، عوامل هویتی مؤثر بر مناسبات ایران و امریکا مورد بررسی قرار گرفت، اینست که «علل و عوامل هویتی تعارض در روابط ایران و امریکا کدامند.» و در پاسخ به سؤال مذکور فرضیه مطرح عبارتست از تضاد و تقابل در هویت خواهی و استقلال طلبی ناشی از فرهنگ ملی و اسلامی ایران از یک سو و هژمونی طلبی با نگاه یکجانبه و نگرش لیبرالیستی امریکا از سوی دیگر موجب تعارض در روابط دو کشور شده و ایجاد روابط مسالمت آمیز و توأم با احترام متقابل را بسیار دشوار کرده است. این مقاله، با بهره گیری از روش تحلیلی - مقایسه ای و در چارچوب نظریه سازه انگاری، تلاش کرده، ضمن کشف و شناسایی عوامل هویتی ایران و امریکا، به بررسی و مقایسه عوامل هویتی متناظر و درعین حال متضاد، دو کشور بپردازد که نتیجه کلی آن عبارت است از اینکه: این رویکرد به دلیل معنا محوری و توجه به هنجارها و انگاره های هویتی، از ظرفیت خوبی برای فهم و درک موضع جمهوری اسلامی ایران در مقابل امریکا برخوردار است.

واژگان کلیدی: عوامل هویتی، تعارض، هویت، ایران، امریکا^۴

Identity and Conflict Factors in Iran-US Relations

The main question of the research, which was investigated with the aim of identifying and explaining identity factors affecting Iran-US relations, is "what are the causes and identity factors of conflict in Iran-US relations." And in response to the mentioned question, the proposed hypothesis is the contradiction and opposition in identity and independence-seeking caused by Iran's national and Islamic culture on the one hand, and hegemonism with a one-sided view and America's liberal attitude, on the other hand, has caused conflict in the relations between the two countries. It has made it very difficult to establish peaceful and harmonious relations with mutual respect. This article, using the analytical-comparative method and within the framework of constructivist theory, tried to explore and identify the identity factors of Iran and America, investigate and compare the corresponding and at the same time opposite identity factors of the two countries, the general result of which is That: this approach has a good capacity to understand the position of the Islamic Republic of Iran in front of America due to its meaning-oriented approach and attention to identity norms and concepts.

Keywords: America Conflict, Identity factors, Identity, Iran,

*^۱ دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، ایران salmasi041@gmail.com

^۲ دانشیار روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران، واحد همدان

^۳ استادیار و مدیرگروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران، واحد همدان

مقدمه

عصر تفوق دموکراسی‌های مبتنی بر لیبرالیسم^۵ سکولاریسم^۶ و اومانیزم^۷، به‌ویژه بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و هزیمت ایدئولوژی مارکسیسم، این باور بیش‌ازپیش القا و تقویت شد که راهی جز برگزیدن ایدئولوژی لیبرالیسم و الگوی حکومتی لیبرال دموکراسی وجود ندارد. با بروز و ظهور یک الگوی جدید از حکومت، یعنی مردم‌سالاری دینی (جمهوری اسلامی) که توأمأً به دنیا و آخرت، فرد و جامعه، حقوق فردی و حقوق اجتماعی، حقوق بشری و حقوق الهی ارج می‌نهد؛ «پارادایم‌های نظری»^۸ مسلط در فلسفه سیاسی جهان غرب به چالش کشیده شد. یعنی انقلابی که قائل به حاکمیت این فلسفه سیاسی جامع‌نگر بود که می‌توان حکومتی مردمی، اما مبتنی بر ارزش‌های دینی و در چارچوب احکام الهی برپا کرد که به بیان فوکو^۹، جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، «ایران، روح یک جهان بی‌روح گردید» (فوکو، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۱) با دموکراسی مبتنی بر اصول عرفی، انسان‌محورانه، فردگرایانه و سودانگاران لیبرال دموکراسی به مقابله پرداخت و در نتیجه آن، تقابل و تعارضی عمیق و هویتی شکل گرفت.

بررسی پیشینه موضوع نشان می‌دهد که تا کنون پژوهش‌های محدودی با عنوان و یا مفهوم علل و عوامل هویتی ایران و آمریکا صورت گرفته؛ اما غالب آن‌ها با نگاه واقع‌گرایانه است. یعنی کمتر به بررسی عوامل هویتی و علل بیناذهنی با تمرکز همه‌جانبه بر عوامل هویتی پرداخته شده است، و در این موارد محدود هم که به عوامل هویتی اشاره کرده‌اند یا به بررسی همه عوامل هویتی مؤثر پرداخته نشده و یا خطی و تک‌ساحتی است؛ لذا نوآوری این پژوهش این است که با نگاه به هویت سیاسی و اجتماعی دو کشور در چارچوب سازه‌نگاری، ضمن احصاء تمامی عوامل هویت‌ساز متقابل، تلاش می‌کند با مقایسه و تطبیق آن‌ها ریشه و علل اصلی و اساسی تعارض و تقابل موجود را نشان دهد.

۱- سازه‌نگاری و مسئله هویت

نظریه سازه‌نگاری^{۱۰} در درون خود طیف متنوعی از دیدگاه‌ها را دارد که توسط نظریه‌پردازان مختلف عرضه می‌شود. نیکلاس اونف^{۱۱} که سازه‌نگاری را وارد روابط بین‌الملل کرد، این نظریه را چارچوبی می‌داند که کردارها شامل رویه‌ها و کنش‌های اجتماعی به طور عام و رویه‌ها و کنش‌های زبانی به طور خاص در آن تعیین‌کننده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۵۸) وی معتقد بود این قواعد هستند که عوامل مادی را به منابع تبدیل می‌کنند و در ضمن به کارگزاران فرصت می‌دهند که با استفاده از موادی که بنا بر قواعد به آن دسترسی دارند قواعد جدیدی ایجاد کنند. علاوه بر اونف که به اهمیت هنجارها در سازه‌نگاری توجه داشت، کاتزنشتاین^{۱۲} با بیان اهمیت هنجارهای ملی در سیاست بین‌الملل، نقش مؤلفه‌هایی چون فرهنگ، دین، هویت و منطقه‌گرایی را در این خصوص موردتوجه قرارداد (دارابی، ۱۳۹۴: ۴۱).

الکساندر ونت^{۱۳} متفکر دیگری است که بر معرفی و تقویت جریان سازه‌نگاری تأثیر زیادی گذاشت. وی ساختارهای اجتماعی را محصول انگاره‌های مشترک انسانی می‌داند و بادقت در رابطه ساختار - کارگزار^{۱۴} بر متقابل بودن این رابطه انگشت نهاد. از نظر وی به‌جای تلاش برای فهم چرایی رابطه ساختار - کارگزار باید به چگونگی آن پرداخت (دانش نیا، ۱۳۹۴: ۶۱).

از گزاره‌های مهم سازه‌نگاری، برساختگی^{۱۵} هویت است. هویت‌ها شخصی یا فردی نیستند و اساساً مفهومی اجتماعی به‌حساب می‌آیند و در تعامل کنشگر با دیگران و در رابطه با دیگران تعریف می‌شوند. هویت‌های سیاسی نیز پیوسته و وابسته به تعامل کنشگران سیاسی با دیگران در چهار چوبی غالباً نهادی است. از آنجاکه هویت دولت و هویت ملت در رابطه با دیگر ملت‌ها و دولت‌ها شکل گرفته

5 - Liberalism

6 - Secularism

7 - Humanism

8 - Theoretical Paradigms

9 - Michelle foucult

10 - Constructivism theory

11 - Nicholas Onuf

12 - Peter J. Katzenstein

13 - Alexander went

14 - Structure - Broker

15 - Construction

و تعریف می‌شود؛ هویت کنشگران سیاسی نیز در روابط آن‌ها با واحدهایی که خارج از مرزهای سرزمینی آن قرار دارند، تعریف می‌شود (بارنت، ۱۹۹۹: ۹). در این رابطه ونت به صراحت اشاره می‌کند که هویت‌ها و منافع دولت‌ها در تعامل با یکدیگر شکل می‌گیرند (ونت، ۱۹۹۲: ۳۳۰) وی با پیروی از استاد خود - نیکلاس اوفن - معتقد است «هویت‌ها و منافع، برساخته‌های اجتماعی بوده و از طریق شناخت بین‌الذهانی شکل گرفته و حاصل فرایند تعامل هستند» (ونت، ۱۹۹۲: ۳۳۱). از نظر سازه‌انگاران آنچه به ملت‌ها اجازه می‌دهد تا جهان خود را معنادار کنند، ملت‌های دیگر را دسته‌بندی کنند و بر اساس این دسته‌بندی آن‌ها را در زمرهٔ دوستان یا دشمنان جای دهند، هویت است.

بر همین اساس علل و عوامل هویتی تعارض در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا به‌عنوان مشکل و مسئله اصلی در این مقاله، با عنایت به گزاره‌های مهم سازه‌نگاری در حوزه‌های مورد مناقشه به‌عنوان منابع اصلی تعارض روابط دو کشور شامل تضادهای ایدئولوژیک، تجربیات تاریخی، ملیت و منافع ملی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و ضمن تبیین مؤلفه‌های هویتی هر کشور، از طریق بررسی تطبیقی و تبیین تقابل و تعارض آنها می‌توان به پاسخی مناسب برای سؤال اصلی نائل آمد.

۲- مبانی و مبادی هویت در جمهوری اسلامی ایران

۲-۱- اسلام‌گرایی

«اسلام‌گرایی را می‌توان عنصر اصلی قوام دهنده بر هویت در نظام جمهوری اسلامی ایران قلمداد کرد» (شکوری و وزیران، ۱۳۹۸: ۱۹). چون «اسلام‌گرایی ناظر بر این است که قوانین شریعت اسلام به‌عنوان یک الزام سیاست‌گذاری در محور ثقل سیاست‌های نظام سیاسی قرار دارند» (ایوبی، ۱۳۸۰: ۳۲)؛ بنابراین «برداشت این نظام از هویت خود همان گونه که در سند چشم‌انداز بیست‌ساله نیز به آن اشاره شده، یک هویت انقلابی - اسلامی است» (کریمی، کشوریان آزاد، ۱۳۹۴: ۷۲-۷۱). به واسطه همین الزام، اسلامیت را می‌توان مهم‌ترین ساختار معنایی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران به شمار آورد که به‌صورت سلبی و ایجابی در حکمرانی سیاسی تأثیرگذار است.

از آنجاکه مهم‌ترین عامل هویت‌ساز در ایران و جمهوری اسلامی ایران، مکتب اسلام و ایدئولوژی اسلامی است؛ بررسی و تبیین مؤلفه‌های اصلی و مهم آن از نگاه هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی حقوقی، اجتماعی و انسان‌شناسی ضروری به نظر می‌رسد که در ذیل این مبحث مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرند.

۲-۱-۱- جهان‌بینی اسلامی (هستی‌شناسی در اسلام)

«نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌دارد ... اصطلاحاً جهان‌بینی نامیده می‌شود» (مطهری، ۱۳۸۵: ۷). «جهان‌بینی به معنی جهان‌شناسی است و به مسئله معروف شناخت مربوط می‌شود. شناخت از مختصات انسان است برخلاف احساس که از مشترکات انسان و سایر جانداران است ... برتری انسان از سایر جانداران در شناخت جهان یعنی نوعی بینش عمیق درباره جهان است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۸).

«جهان‌بینی توحیدی یعنی درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدیده آمده است و نظام هستی بر اساس خیر و جود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنها استوار است ... موجودات جهان با نظامی هماهنگ به یک سو و به طرف یک مرکز تکامل می‌یابند؛ آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست ... جهان‌بینی توحیدی با نیروی منطقی و علم و استدلال حمایت می‌شود» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۷).

«جهان‌بینی اسلامی جهان‌بینی توحیدی است. توحید در اسلام به خالص‌ترین شکل و پاک‌ترین طرز، بیان شده است. از نظر اسلام خداوند ... به همه چیز آگاه است و بر همه چیز تواناست» (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۸).

«از منظر جهان‌بینی توحیدی اسلامی، جهان یک آفریده است و با عنایت و مشیت الهی نگهداری می‌شود؛ اگر لحظه‌ای عنایت الهی از جهان گرفته بشود نیست و نابود می‌گردد ... هیچ چیزی نابجا و خالی از حکمت و فایده آفریده نشده است. نظام موجود نظام احسن و اکمل است. جهان به عدل و به حق برپاست» (مطهری، ۱۳۸۵: ۹).

در چنین جهانی انسان دارای شرافت و کرامت ذاتی و شایسته خلافت الهی است. دنیا و آخرت به یکدیگر پیوسته است. رابطه این دو نظیر رابطه مرحله کشت و مرحله برداشت محصول است

«در مکتب اسلام، بر اساس اصل توحید، احکام هیچ‌کس - اعم از حقیقی و حقوقی - بر کس دیگر نافذ نیست، مگر حکم خدای جهان. این بدان دلیل است که همه چیز و همه‌کس، مخلوق و مملوک اویند؛ لذا عقل، حکم او را بر همه‌کس نافذ و لازم‌الاطاعه می‌داند. انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند و اصل بر عدم ولایت بشری بر یکدیگر است چرا که حاکم حقیقی بشر، خداست و حکومت در اصل، متعلق به خداست. هیچ ولایتی و هیچ حاکمیتی بر انسان‌ها مقبول نیست مگر اینکه شارع آن را تنفیذ کرده باشد. از آنجاکه خداوند خالق هستی و انسان است حق سلطه مشروع، منحصر به اوست و تنها اوست که می‌تواند این حق سلطه را به کسانی اعطا و احاله کند. از این‌رو، اصل اولی که «عدم سلطه» انسان‌ها بر یکدیگر است، تنها به اذن الهی قابل نقض است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ ج ۱۰: ۲۵۳).

بنابراین، در نظریه اسلامی، از حیث هستی‌شناسی، تنها مرجع تعیین غایات، معیار هر غایت و حقیقت و ارزش، خداوند است، یعنی حاکم اصلی بر انسان در واقع خداست. اما از آنجاکه به اذن خداوند انسان جانشین خدا در زمین است از این منظر بعضی از انسان‌ها در چارچوب احکام، ارزش‌ها و معیارهای خداوند می‌توانند بر بعضی دیگر حاکمیت و ولایت داشته باشند.

۲-۱-۲- فلسفه اجتماعی در اسلام (تقدم جامعه بر فرد)^{۱۶}

از آیات قرآن استفاده می‌شود که اجتماعی بودن انسان در متن خلقت و آفرینش او پی‌ریزی شده است. آیه ۱۳ سوره حجرات دلیل بر این مدعاست که می‌فرماید: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم.....

«ای مردم! شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را باز شناسید (نه اینکه به این وسیله بر یکدیگر تفاخر کنید) همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند متقی‌ترین شماست.» در واقع این آیه دلالت دارد بر اینکه زندگی اجتماعی انسان امری طبیعی است نه صرفاً قراردادی و انتخابی و نه اضطراری و تحمیلی (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۰).

«قرآن برای «امت‌ها» (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است. بدیهی است که «امت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد. این‌ها دلیل است که قرآن به‌نوعی حیات قائل است که حیات جمعی و اجتماعی است؛ حیات اجتماعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است» (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۸). «قرآن کریم در عین اینکه برای جامعه، طبیعت و شخصیت و عینیت و نیرو و حیات و مرگ و اجل و وجدان و طاعت و عصیان قائل است صریحاً فرد را از نظر امکان سرپیچی از فرمان جامعه توانا می‌داند. تکیه قرآن بر آن چیزی است که آن را «فطره الله» می‌نامد و می‌خواند» (مطهری، ۱۳۸۵: ۳۹).

در فلسفه اجتماعی از منظر آیت‌الله خمینی، اسلام برای جامعه و نهادهای اجتماعی منافع و مصالحی خاص متصور است که رعایت آنها در برخی شرایط، بر مراعات منافع فردی تقدم دارد؛ بنابراین ایشان هرچند فرد و منافع و مصالح او را ارج می‌نهد؛ اما در تراحم میان این منافع با منافع و مصالح جمعی، بیشتر جمع‌گراست تا فردگرا. از این دیدگاه مصالح و منافع جمع بر مصالح و منافع فرد، ارجحیت دارد و در صورت لزوم باید فرد را فدای منافع و مصالح جامعه کرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۹۵).

۲-۱-۳- رابطه دین و سیاست در اسلام

آیت‌الله خمینی به‌عنوان صاحب‌نظر اسلامی و اسلام‌شناس معتقد است: حکومت بالقوه شامل بر تمامی شئون زندگی اجتماعی (به جز حریم زندگی خصوصی افراد) است، اما محدود به قوانین و مقررات دینی، آزادی جهت‌مند، مقید و مشروط به رعایت حدود الهی است. آیت‌الله خمینی با طرح گزاره تلازم دین و سیاست، در واقع شمول احکام و دستورات دینی بر امور و مسائل سیاسی، فراگیر بودن شئون حکومت و اطلاق این شئون بر تمامی جنبه‌های زندگی افراد تحت حکومت را استنتاج می‌کند. حکومت موردنظر در نظریه مردم‌سالاری دینی ایشان، حکومتی شامل و فراگیر است که بر تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی - و نه خصوصی - افراد تحت حکومت، اطلاق بالقوه

¹⁶- Socialism

دارد و در صورت اقتضا (مثلاً برای تأمین مصالح جمعی) به فعل در می‌آید. چنین حکومتی، هدایت و تدبیر جامعه را در همه شئون و ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به عهده می‌گیرد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ ج ۵: ۳۸۹).

برابر اصول مصرح قانون اساسی جمهوری اسلامی، سیاست در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی باید منطبق و برگرفته از قوانین متعالی شریعت اسلام باشد (جهانگیری، ۱۴۰۱). در غیر این صورت سیاست‌ها، رفتارها و دستاوردهای نظام سیاسی فاقد مشروعیت خواهد بود. چنین نگاهی به کارویژه سیاست در ایران، برآیند مستقیم «پیوند دین و سیاست» است که طی قرون متمادی و به‌ویژه در قرن بیستم در قالب «اندیشه سیاسی مبتنی بر تأسیس حکومت در فقه شیعه» تکوین یافت و سپس با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به منصف ظهور رسید.

۲-۲- تجربیات تاریخی^{۱۷} و ملی (استقلال طلبی)^{۱۸}

«تلاش برای زیست مستقل و به‌دور از سلطه خارجی از بارزترین تمایلات فرهنگ سیاسی ایرانیان به شمار می‌رود. شکل‌گیری و عمیق‌تر شدن این تمایل در ضمیر پنهان ایرانیان، هم متأثر از تجربیات تاریخی و فرازوفرودهای مختلف حادث شده بر ملت ایران است و هم برخی قواعد تصریحی موجود در فقه سیاسی شیعه مبنی بر ضرورت مقابله با سلطه بیگانگان به‌واسطه موضوعیت‌یافتن آن اثرگذار هستند؛ پررنگ بودن نقش‌های غالباً منفی بیگانگان (به‌خصوص دولت‌ها) در تحولات سیاسی - اجتماعی ایرانیان، منجر به «استقلال‌خواهی» در فرهنگ سیاسی و انگیزه‌ای قوی در شکل‌دادن به تحولات سیاسی این کشور گردیده» (نوری و ملکوتی، ۱۳۹۱: ۲۱) و ضرورت بسته‌شدن هرگونه روزنه سلطه و نفوذ خارجی در اسلام مطابق آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» نیز پایه‌های استدلالی آن را مستحکم ساخته است.

بر مبنای گزاره‌های مذکور «وجود تجربیات تاریخی منفی در حافظه تاریخی ایرانیان در نهایت موجب گردیده تا «استقلال‌خواهی» در فرایند شکل‌گیری انقلاب اسلامی، تبدیل به یکی از مطالبات جدی سیاسی و اثرگذار در جهت‌دادن به حرکت‌های انقلابی گردد که بازتاب عینی و الزام‌آور آن در قانون اساسی، به‌صورت آشکار و کاملاً معنادار انعکاس نهادهای یافته است» (منصوری، ۵ مهر ۱۳۹۶).

براین‌اساس، پیوند درونی و تفکیک‌ناپذیر شکل‌گیری انقلاب اسلامی با انگیزه‌های استقلال‌خواهی نهفته در فرهنگ سیاسی ایرانیان موجب گردیده تا این خواسته تبدیل به یکی از مهم‌ترین انتظارات مردم و تکلیفی اساسی برای دولت گردد؛ بنابراین استقلال‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران به میزانی با هویت و سرشت ایران و ایرانی عجین است که در قانون اساسی، پس از توجه به «اسلام‌گرای» نظام؛ بر فراهم نمودن زمینه‌های الزام به حصول استقلال در همه ابعاد قدرت ملی به‌صورت ویژه تأکید شده و وظایف تصریحی متعددی در این زمینه بر عهده دولت گذاشته شده است و لذا تحت‌تأثیر همین هنجار، جمهوری اسلامی ایران خود را کشوری با تمایلات عمیق استقلال‌طلبانه ادراک می‌کند.

۲-۳- ویژگی‌های خاص ایران اسلامی (عدالت‌خواهی)

«از نظر دیرینه‌شناسی عدالت‌ورزی و ظلم‌ستیزی در ایران، این ارزش والا از یک‌طرف، ریشه در اندیشه ایران باستان و ایده‌های ثنوی اهورا و اهریمن دارد و از سوی دیگر، اولویت یافتن «عدالت»^{۱۹} در فقه شیعه و پیوند تاریخی آن با «واقعه عاشورا» تأثیرگذاری مضاعف آن بر گنش‌های سیاسی اجتماعی ایران را به دنبال داشته است» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۹۲). متأثر از همین جایگاه، در اصول مختلف و با تأکید بیشتر در اصول دوم، سوم، نوزدهم، بیستم و یک‌صد و پنجاه و ششم قانون اساسی در ابعاد مختلف عدالت و وظایف دولت در این زمینه تبیین شده که؛ برقراری کامل عدالت اجتماعی بین قشرهای مختلف و به‌ویژه برای قشرهای مستضعف، عادلانه ساختن ساختار نظام بین‌المللی و دفاع از مستضعفان و مبارزه با مستکبران از محورهای اصلی آن‌ها به شمار می‌رود (جهانگیری، ۱۴۰۱).

¹⁷ - History Empirises

¹⁸ - Independence

¹⁹ - Justice

۳- مبانی و مبادی هویت در ایالات متحده آمریکا

۳-۱- لیبرالیسم^{۲۰}

رابرت دال^{۲۱} معتقد است: «آمریکا در تلقی جهانیان و خویشانش، یک کشور غیر ایدئولوژیک به نظر می‌رسد درحالی‌که آن‌ها شدیداً ایدئولوژیک هستند، ولی کسی به ایدئولوژی آن‌ها توجه نمی‌کند، چرا که همگان بر روی آن توافق کرده‌اند. ایدئولوژی در سطح داخل قابل‌رؤیت، نیست، اما وقتی آن‌ها خود را در قبال دیگر ملت‌ها بسنجند یا وارد سیاست بین‌الملل شوند، به‌شدت خود را نشان می‌دهد. تعریف آن‌ها از رابطه‌شان با دیگران ایدئولوژیک است. آمریکایی‌ها خود را رهبر جهان آزاد و مکلف به شکل‌دهی نهادهای آزاد می‌دانند. انزواطلبی و بین‌المللی‌گرایی هر دو عملی ایدئولوژیک هستند» (دال، ۱۹۶۸: ۳۵۷).

«ایدئولوژی سیاسی ایالات متحده، خود را جهانی می‌داند و برای نیل به جاودانگی و دوام و بقای ابدی می‌خواهد از طریق سیاست خارجی، دیگران را همسو با آرمان‌هایش تغییر دهد، تا هیچ ایده‌ای که امکان دیالکتیک با آمریکا داشته یا مانع حاکمیت ارزش‌هایش بر نقطه‌ای از عالم شود، وجود نداشته باشد» (مظفر پور، ۱۳۸۶: ۴۷)؛ لذا برای تبیین لیبرالیسم و تفسیر نقش آن در راهبردها و سیاست‌های کلان آمریکا، به‌ویژه در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی آن، در اینجا به بررسی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اجزاء مهم و مؤلفه‌های اصلی لیبرالیسم به‌عنوان ایدئولوژی غرب و آمریکا می‌پردازیم.

۳-۱-۱- جهان‌بینی لیبرالیسم (هستی‌شناسی)

«در نظریه لیبرال دموکراسی، از حیث هستی‌شناسی، انسان تنها مرجع تعیین غایات خویش و یگانه معیار هر غایت، حقیقت و ارزش، و مستقل از هرگونه نیروی ماوراءالطبیعی و فرا انسانی است. از این منظر در تحلیل نهایی، هر انسانی، اهداف، منافع و مصالح خویش را خود تعیین می‌کند و خود، بهترین و نهایی‌ترین داور اهداف خویش است» (لویس، ۱۳۸۰: ۱۰۹). «لیبرال دموکراسی که کاملاً متأثر از مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه حقوق و فلسفه اجتماعی آن است. نوعی بی‌اعتمادی و حتی خصومت عمیق نسبت به حوزه سیاست و قدرت سیاسی را در تقدیر دارد؛ بدین معنی که حوزه سیاست و قدرت اولاً و بالذات، به‌هیچ‌وجه ارجمند، مطلوب و خوشایند نیست؛ بلکه و بالعرض (ثانیاً)، به‌مثابه شری اجتناب‌ناپذیر بدان تن داده می‌شود؛ بنابراین نهادهای سیاسی به‌خودی‌خود ارزشی ندارند و ارزش آنها موکول به ممانعت از بدبختی بیشتر است. وانگهی، سیاست باید جدای از حوزه مدنی تحت‌الشعاع جامعه قرار گیرد تا حداقل محدودیت را برای افراد و گروه‌های اجتماعی ایجاد کند. در این نظریه، دولت به‌مثابه وسیله‌ای بی‌طرف و صرفاً برای حفظ جامعه مدنی یا حفاظت از حوزه غیرسیاسی فعالیت افراد پذیرفته می‌شود» (گاتمن، ۱۹۹۶: ۶۴). به‌عبارت‌دیگر در نظریه لیبرال دموکراسی، مطابق اصل اومانیسیم، انسان‌محور و سرچشمه همه حقوق، از جمله حق حاکمیت - و همه نهادهای سیاسی و اجتماعی به‌شمار می‌آید و لذا هیچ‌کس حق حاکمیت و یا دخالت در اداره زندگی دیگران را ندارد مگر با اجازه و تقبل افراد که بر اساس قرارداد اجتماعی و رعایت و حفظ جامعه مدنی شکل می‌گیرد.

۳-۱-۲- فلسفه اجتماعی در لیبرالیسم (تقدم فرد بر جامعه)^{۲۲}

«به‌طور بنیادی و بر همین مبنا در نظریه لیبرال دموکراسی، هر سامان سیاسی و اجتماعی نامشروع است مگر آنکه ریشه در رضایت همه کسانی داشته باشد که تحت آن سامان زندگی می‌کنند. رضایت یا موافقت این مردم، شرط اخلاقی برای جواز تحمیل آن، نظم بر آنان است» (گاردباوم، ۱۹۹۶: ۳۸۵-۴۰۱). این ایده از آنجا ریشه می‌گیرد که در نظریه مذکور، «این خود فرد است که هم سرچشمه همه حقوق - از جمله حق حاکمیت - و هم غایت همه نهادهای سیاسی و اجتماعی به‌شمار می‌آید» (بورردو، ۱۳۷۸: ۴۹) بنابراین، در نظریه لیبرال دموکراسی، مشروعیت سیاسی^{۲۳} ذاتاً مردمی است و رأی مردم مستقلاً، و به‌طور کامل مشروعیت‌بخش محسوب می‌شود. لیکن در این نگاه، کمتر جایی برای حقوق اجتماعی مستقل و معارض با حقوق فردی باقی می‌ماند و در صورت تراحم با حقوق فردی این

²⁰- Liberalism Ideology

²¹- Robert Dahl

²²- Individualism

²³- Political Legitimacy

حقوق اجتماعی است که باید عقب‌نشینی کند و قربانی شود. اصولاً در فلسفه اجتماعی لیبرال دموکراسی، فرد هم حقیقی‌تر از جامعه، و هم مقدم بر آن است.

۳-۱-۳- سکولاریسم (جدایی دین از سیاست)

نظریه لیبرال دموکراسی، در واقع مدافع حکومت عامه مردم است؛ یعنی حکومتی که در آن حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن برای همه مردم علی‌السویه است. در نظریه مذکور، ویژگی اخلاقی یا کمالات روحی و معنوی خاصی برای متصدیان مناصب سیاسی به‌عنوان پیش‌شرط در نظر گرفته نشده و تصدی مناصب، مشروط به آنها نشده است و لذا علاوه بر استقلال حوزه مدنی از حوزه سیاسی، در نظریه لیبرال دموکراسی، حوزه سیاسی نیز از حوزه دین مستقل تلقی می‌شود و متقابلاً دین نیز از حضور و مداخله در عرصه سیاسی و بلکه تمامی عرصه‌های عمومی (فرهنگ، اقتصاد، اجتماع) ممنوع و محذور می‌گردد. به طور خلاصه، سکولاریسم از نتایج بلافصل دموکراسی لیبرالی و پیش‌فرض‌های فلسفی آن است و منتج از چنین نگاهی، دیانت و سیاست به‌هیچ‌وجه در ظرف واحدی نمی‌گنجد (بوردو ۱۳۷۸: ۱۱۴).

۳-۲- تجربیات تاریخی و ملی (هژمونی طلبی)

«درون نظم جهانی، وضعیت هژمونی غالب ممکن است بر اساس رابطه‌ای منسجم بین صورت‌بندی قدرت مادی، تصور جمعی رایج از نظم جهانی و مجموعه‌ای از نهادها باشد که نظم جهان‌شمولی را برقرار کرده‌اند؛ بنابراین هژمونی شکل خاصی از سلطه است که بیشتر به یک نظم اجماعی و توافقی اشاره دارد» (مورتون و بایلر، ۲۰۰۱).

امریکا پس از جنگ جهانی دوم از طریق قابلیت‌های نظامی و اقتصادی و بی‌همتای نشان‌دادن ایدئولوژی لیبرال دموکراسی از نوع فرائت آمریکایی و اعمال نفوذ در شکل‌گیری بین‌المللی همواره به دنبال سیطره هژمونیک بر جهان بوده است. تا اینکه بر اساس نظریه‌های هژمونی با فروپاشی شوروی، آمریکا به هژمون جهانی بدون رقیب تبدیل شد. در این راستا، آمریکا تلاش کرد تا نفوذ و تسلط خود بر تمام مناطق جهان را حفظ کرده و از پیدایش قدرت‌های منطقه‌ای مستقل و مخالف با اهداف و منافع خود جلوگیری نماید. آمریکا برای تحقق چنین امری از ابزارهای گوناگونی استفاده می‌نماید که قدرت مادی در ابعاد مختلف، ایدئولوژی و فرهنگ لیبرالی و نهادهای بین‌المللی از مهم‌ترین آنها بوده که رابرت کاکس اندیشمند نئوگراشی این سه مؤلفه را برای تحقق یک نظم هژمون ضروری می‌داند.

رابرت جرویس^{۲۴} استاد علوم سیاسی دانشگاه کلمبیا معتقد است: «با هر معیار و روش قابل‌تصور که بسنجیم، ایالات متحده بزرگ‌ترین قدرت جهانی در مقایسه با هر کشوری در تاریخ است. خواه از سوی موافقین سیاست‌هایش به‌عنوان رهبر جهانی خطاب شود و خواه توسط مخالفانش امپراتوری خوانده شود، امروزه آمریکا تنها قدرت هژمون در «نظم جهانی»^{۲۵} «تک‌قطبی»^{۲۶} است» (جرویس، ۲۰۰۶: ۷-۱۸). غالب نظرات ارائه شده در خصوص جایگاه آمریکا در نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد، اگرچه چالش‌های فراروی آمریکا و قدرت‌گرفتن سایر بازیگران عمده در نظام بین‌المللی را نادیده نمی‌گیرند؛ اما همچنان ایالات متحده را تنها قدرت برتر و هژمون این نظام می‌دانند.

۳-۴- ویژگی‌های خاص آمریکا (یک‌جانبه‌گرایی)^{۲۷}

از لحاظ تاریخی موضوع یک‌جانبه‌گرایی، یکی از سیاست‌های اساسی و زیربنایی سیاست خارجی کشور ایالات متحده آمریکا به شمار می‌آید. در این زمینه جورج واشنگتن^{۲۸} اولین رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۹۷۶ نسبت به ائتلاف دائمی آمریکا با کشورهای دیگر

²⁴ -Robert Jervis

²⁵ -Globalization-----

²⁶ - One polar

²⁷ -Unilateralism

²⁸ -Goarge Washngton

هشدار می‌دهد، بر اساس این تفکر، آمریکا کشوری استثنایی در عرصه بین‌المللی است و این استثناگرایی باید در تمام وجوه سیاست خارجی آن جاری باشد. اوج این یک‌جانبه‌گرایی و تفاوت استثنا انگار را می‌توان در دکترین مونروئه مشاهده کرد. مونروئه^{۲۹} در سال ۱۸۲۳ بر تفاوت رویکردها و نیت آمریکا و اروپا در نیم کره غربی اشاره می‌کند و آمریکا را قدرت مسلط بر این نیم کره می‌داند (نامدار و ندایی، ۱۳۹۷: ۲).

روند یک‌جانبه‌گرایی در آمریکا از دهه ۱۹۷۰ به بعد با ورود گروه‌های بنیادگرای مسیحی و به طور خاص ایوانجلیست‌ها به سیاست خارجی آمریکا سرعت بیشتری گرفت. چراکه این بخش از پروتستان‌یسم آمریکا بر اساس باورهای خود بر آن بودند تا حاکمیت یهود در غرب آسیا به‌ویژه فلسطین را فراهم نمایند. آن‌ها معتقد بودند که: «یهودیان «قوم برگزیده» خداوند هستند و حاکمیت آن‌ها بر روی زمین برگرفته از طرحی الهی است و در صورت تحقق این امر هستند که امکان نجات برای خود آن‌ها نیز فراهم می‌شود» (اکتار، ۱۳۸۷: ۱۶۰). «ایوانجلیست اعتقاد دارند تسلط غیر یهودیان بر بیت‌المقدس، تسلط شیاطین بر این سرزمین مقدس است و برای ظهور حضرت مسیح، باید استقرار یهودیان بر این مکان تکمیل شود و به‌منظور تحقق این امر و پیروزی نیروهای خیر (ارتش اسرائیل) بر تقویت بنیه نظامی و هسته‌ای این کشور باهدف تحقق وعده الهی تأکید می‌کنند» (اکتار، ۱۳۸۷: ۱۷۷). تلاش‌های آمریکا به سمت خشن جلوه‌دادن اسلام و پیروان آن پس از ۱۱ سپتامبر معطوف به همین نگاه ایوانجلیست هاست.

براین‌اساس سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از ابتدای پیدایش تاکنون مغایر با منشور سازمان ملل و ضوابط حقوقی آن، به یک‌جانبه‌گرایی و نقض حاکمیت قانون در سطح بین‌المللی تمایل فزاینده داشته است و این یک‌جانبه‌گرایی و عدم احترام به حاکمیت قانون در سیاست خارجی آمریکا همواره معمول بوده است.

۴- تجزیه و تحلیل و بررسی تطبیقی یافته‌های تحقیق و نتیجه‌گیری

مناسبات ایران و آمریکا طی چهار دهه اخیر، تحت تأثیر متغیرها و عوامل هویتی، دچار تعارض و خصومت پرفراز و نشیبی شده است. از یافته‌های تحقیق کاملاً عیان است که رابطه ایران و آمریکا همواره تحت تأثیر مؤلفه ایدئولوژی منبعث از انقلاب اسلامی در برابر ایدئولوژی لیبرالیسم و حافظه تاریخی جامعه ایرانی متأثر از دخالت‌های آمریکا در امور داخلی آن مثل (کودتای ۲۸ مرداد) و اشغال سفارت آمریکا در ایران توسط (دانشجویان پیرو خط امام) و موضوع استقلال‌طلبی و هویت‌خواهی انقلاب اسلامی در قبال هژمونی‌طلبی آمریکا، دچار تضاد و چالشی عمیق بوده که در نتیجه آن روابط ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در وضعیت‌های مختلف و پیچیده‌ای از جمله وضعیت جنگی، ستیز، کشمکش و بعضاً مذاکره، قرار گرفته است. در خصوص روابط ایران و آمریکا تنها یک اصطکاک عمیق سیاسی وجود ندارد؛ بلکه تقابل و تنازع دو کشور در اعماق گفتمان‌های حاکم بر آن دو است. به همین جهت به‌منظور تبیین و تعیین میزان تضاد و تعارض منابع و عوامل هویتی دو کشور در زیر به بررسی و تطبیق آن‌ها می‌پردازیم.

۴-۱- تقابل و تعارض ایدئولوژیکی ایران و آمریکا

چهار دهه، تعارضات و چالش‌های^{۳۱} دو کشور مؤید این معنا است که تعارض و تضاد ایدئولوژیک جمهوری اسلامی با ایدئولوژی لیبرال-دموکراسی ایالات متحده آمریکا مؤثرترین عامل تعارض در روابط دو کشور است. «در حقیقت علت و ریشه این تقابل و تعارض آن است که: این دو کشور دارای دو فرهنگ استراتژیک هستند که هر دو بر بنیادهای ایدئولوژیکی متعارض استوارند: یکی ماهیت سلطه‌طلبانه و با گرایش‌های امپریالیستی آمریکایی دارد که کسانی که با سیاست‌های این کشور که در خاورمیانه مخالفت می‌ورزند را به‌عنوان شیطان و اهریمن قلمداد می‌کند و دیگری ماهیت مقاومت در برابر سلطه» (مالکی، ۲۰۱۴: ۱۳۵).

برای اینکه زمینه‌های تعارض ایدئولوژیکی دو کشور روشن‌تر نمایان گردد در زیر ضمن تبیین و تفسیر مؤلفه‌های هر دو ایدئولوژی به تحلیل تطبیقی آن‌ها خواهیم پرداخت. به‌عبارت‌دیگر اکنون که مؤلفه‌ها و محورهای اصلی از منظر اسلام و لیبرال دموکراسی به‌عنوان

²⁹ -Mounrue

³⁰ -conflict

³¹ -Challenges

منابع هویتی با تلقی رایج را بازشناخته‌ایم؛ بر آنیم تا آن‌ها را به تقابل با هم بنشانیم و برجسته‌ترین نقاط اختلاف و تضاد میان آنها را دریابیم.

۴-۱-۱- جهان‌بینی مادی در مقابل جهان‌بینی الهی

اسلام از نگاه هستی‌شناسانه، حق حاکمیت را منحصر به خالق هستی دانسته و تنها مرجع تعیین غایات زندگی فردی و اجتماعی انسان را خداوند می‌داند و اراده و خواست انسان به‌عنوان غایت‌مند دانستن مخلوقات و از جمله انسان به‌عنوان گل سرسبد آفرینش را در طول و تحت اراده و خواست خداوند، دانسته و در نهایت قائل به هم‌پیوستگی کلیه شئون زندگی انسان، اعم از دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است. درحالی‌که نظریه لیبرال دموکراسی با نگاهی دئیستی^{۳۲} به جهان هستی، هیچ‌گونه غایت و نهایی برای انسان‌ها، غیر از رضای امیال و تحقق اراده انسان در این دنیا تعریف نمی‌کند. در این نگاه، انسان تنها مرجع تعیین و تشخیص غایات خویش و یگانه معیار ارزیابی هر غایت، حقیقت و ارزش است. لیکن بر این مبنا، اراده انسان، محور زندگی سیاسی و از جمله حکومت و حاکمیت است که در قالب قرارداد اجتماعی به تشکیل یک حکومت مردم‌مدار (دموکرات) منجر می‌شود.

«در واقع ما با دو جهان‌بینی و گفتمان با رویکردهای ایدئولوژیک مواجهیم که رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند و در این رویارویی، ایران پرچمدار ایدئولوژی اسلامی ناشی از آموزه‌های مذهب تشیع و آمریکا پرچمدار لیبرال دموکراسی و سکولاریسم است» (جعفری موحد، ۱۳۹۴: ۱۱۹). بر همین مبنا جمهوری اسلامی در سطح نظام بین‌الملل و جهان سیاست، راهبرد خود را با نگاه به اصول سیاست خارجی در قانون اساسی (نفی هرگونه سلطه‌طلبی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، دفاع از مسلمانان و مستضعفان جهان، عدم تعهد به قدرت‌های سلطه‌گر و...) تنظیم و اعمال می‌کند. در مقابل آمریکا که این نگاه و نگرش جمهوری اسلامی را در تقابل و تضاد با راهبرد و سیاست‌های جهانی خود می‌بیند، دست به تهاجمات مختلف همانند اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی علیه جمهوری اسلامی می‌زند و به دنبال آن انواع و اقسام ضدا ارزش‌ها، از عدم رعایت حقوق بشر و حقوق شهروندی گرفته تا تروریست و حمایت از تروریست را به جمهوری اسلامی نسبت می‌دهد.

۴-۱-۲- تقدم جامعه بر فرد در تقابل با فردگرایی

از نگاه اسلام، جامعه و نهادهای اجتماعی واجد ماهیتی فراتر و مستقل از ماهیت تک‌تک اعضای آن است و بر همین اساس دارای منافع و مصالحی خاص تصور می‌شود که رعایت آن‌ها در صورت تراحم، مقدم بر منافع فردی است. در مقابل، نظریه لیبرال دموکراسی مبتنی بر اصل فردگرایی اخلاقی و طبیعی است که بر اساس آن فرد هم حقیقی‌تر از جامعه و مقدم بر آن است و هم منافع و مصالح فردی بر منافع و مصالح اجتماعی، اولویت و ارجحیت دارد چرا که فرد سرچشمه و غایت همه نهادهای سیاسی و اجتماعی به شمار می‌آید؛ لذا لیبرال دموکراسی غایتی مستقل از غایات فردی (مانند منافع و مصالح عمومی) برای جمع و اجتماع متصور نیست و از این نگاه جامعه چیزی نیست جز برآیند آمال و امیال افراد متمیزه. در صورتی‌که نظریه اسلامی علاوه بر حقوق فردی، برای جامعه نیز حقوقی مستقل از حقوق تک‌تک اعضای آن قائل است و حتی در برخی شرایط مراعات این حقوق - از قبیل حق برخورداری از جامعه‌ای عادلانه، معنوی، دین‌مدار و... - را مقدم بر رعایت حقوق فردی می‌داند. اما در نظریه لیبرال دموکراسی بیشتر به حقوق فردی توجه می‌شود و هیچ‌گونه حقوق اجتماعی، مسئولیت جمعی یا نهادی مطرح نیست و لذا چنین نگرش فردگرایانه‌ای در نهایت به‌نظام سرمایه‌داری و مالکیت مطلق شخصی منتهی می‌شود که با نگاه اسلام و ایدئولوژی اسلامی تفاوت بنیادین دارد. به همین جهت تضاد بنیادین فکری، ارزشی و ارائه الگوی مستقل توسعه و پیشرفت مبتنی بر نگرش اسلامی از سوی جمهوری اسلامی به کشورهای درحال توسعه و فقیر و استراتژی بنیادین سرمایه‌داری فردمحور آمریکا در منطقه، سبب چالش ذاتی آمریکا و ایران گردیده و سیاست و راهبرد آمریکا در این مواجهه به اقتضای اوضاع و احوال و شرایط، دچار اضمحلال شده است.

۴-۱-۳- سیاست دینی در تعارض با سکولاریسم

نظریه اسلامی، خدا را منبع و منشأ همه حقوق و تکالیف می‌پندارد و قائل به حقوق بشری در طول حقوق الهی^{۳۳} است. بر همین مبنا، تمامی قوانین موضوعه نباید از چارچوب قوانین الهی که مبین حقوق خداوند بر انسان است تعدی کند. همچنین در «نظریه اسلامی»^{۳۴} برخلاف «نظریه لیبرال دموکراسی»^{۳۵}، علاوه بر حقوق مادی، حقوق معنوی انسان (مانند داشتن ایمان، عقیده و کمالات اخلاقی) که ناشی از حیثیت ذاتی و طبع کمال‌جوی وی است، نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. این حقوق، دیگران (افراد دیگر، نهادهای اجتماعی، حکومت و...) را مکلف می‌کند تا بسترهای مناسب را برای تحقق و اعمال آنها فراهم سازند و یا حداقل مانع آنها نشوند. از این دیدگاه، بهترین قانون، قانونی است که هم مصالح مادی و هم مصالح معنوی انسان را به بهترین نحو مراعات کند. به هر جهت در نظریه اسلامی نه تنها میان دین و سیاست، نوعی همسازی، همپوشانی و حتی این‌همانی وجود دارد، بلکه به دلیل شمول احکام و دستورات دینی بر امور و مسائل سیاسی، سیاست در ذیل دین و تحت اشراف و هدایت آن پنداشته می‌شود.

درحالی‌که در نظریه لیبرال دموکراسی، خواست و اراده انسان بر هر چیزی که تعلق گیرد حجت خواهد بود و هیچ حد و مرزی برای خواست و رأی مردم متصور نیست. به عبارت دیگر در لیبرال دموکراسی اراده و خواست انسان، تنها منبع و منشأ ایجاد حقوق شناخته می‌شود و قانون به عنوان مظهر عینی حقوق چیزی نیست جز سرجمع خواسته‌ها و اراده‌های فردی. طبعاً در این نگاه، حقوق الهی معنا و جایگاهی نخواهد داشت و حقوق انسان را در موضوعاتی چون رفاه، امنیت، معاش و ... خلاصه می‌کند و نسبت به حقوق معنوی انسان لا اقتضا است. در هر حال، نظریه لیبرال دموکراسی با تقلیل دین به ایمان و تجربه دینی و نیز باتکیه بر اصل سکولاریسم، دین را از حضور و مداخله در عرصه سیاسی و بلکه تمامی عرصه‌های عمومی (فرهنگ، اقتصاد، اجتماع) برحذر می‌دارد.

تعارض و تقابل ایدئولوژیک ایران و آمریکا در مسئله سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) به روشنی خود را نشان می‌دهد؛ چرا که جمهوری اسلامی ایران بر مبنای ایدئولوژی و قانون اساسی خود اعتقاد دارد که سیاست داخلی و خارجی کشور باید مبتنی بر اسلام و اعتقادات تشیع باشد؛ اما آمریکا بر مبنای ایدئولوژی لیبرالیسم معتقد است که دین نه تنها در مسائل سیاسی بلکه در مسائل اجتماعی و مدنی هم حق دخالت و ورود ندارد و لذا تضاد بین آمریکا و ایران در مسائلی مثل حقوق بشر، حق شهروندی، نفوذ در منطقه، اسلام‌هراسی و... از همین جا نشئت گرفته است.

۴-۲- عدالت‌خواهی در تعارض با یک‌جانبه‌گرایی

جمهوری اسلامی ایران با توجه به ویژگی‌ها و اصول سیاست خارجی خود که مبتنی بر احترام متقابل و رعایت عدالت اجتماعی است؛ معتقد است تنها راه صلح و ثبات در سطح نظام بین‌الملل و گسترش روابط صلح‌آمیز بین کشورها، احترام به حاکمیت دیگر کشورها و حل و فصل دعاوی احتمالی بر پایه عدالت و داوری عدالت‌محور است. این در شرایطی است که آمریکا بر مبنای تفکرات و باورهای خودساخته و مبتنی بر منافع و مصالح یک‌جانبه، به خود حق می‌دهد که با اقدامات قهری یک‌جانبه از قبیل تحریم‌های یک‌جانبه، تهدید نظامی، ترور فرماندهان عالی‌رتبه، مداخله نظامی و بی‌اعتنایی به معاهدات بین‌المللی که ناقض اصل حاکمیت قانون نیز است، سیاست‌ها و راهبرد قدرت خود را بدون مانعی به اجرا درآورد. «یکی از فشارهای راهبردی آمریکا علیه ایران تحریم است که در دوره تمامی رؤس جمهورهای آمریکا از کارتر تا ترامپ به‌نوعی مجازات و تحریم‌هایی علیه جمهوری اسلامی تصویب شد. شدیدترین آن‌ها به تحریم‌هایی مربوط می‌شود که در مقابل فعالیت‌های هسته‌ای ایران اتخاذ شد. در واقع بی‌سابقه‌ترین محدودیت‌های اقتصادی علیه ایران شکل گرفت» (سمورو دیگران، ۲۰۱۵).

۴-۳- استقلال‌خواهی در تعارض با هژمونی‌طلبی

که باهدف استقلال‌خواهی شکل گرفت برمی‌گردد. چون «انقلاب اسلامی، مانند هر انقلاب ایدئولوژیک دیگری به دنبال تغییر نظم سنتی و پایه‌ریزی نظم نوین بود. جهت‌گیری‌های انقلابی در سیاست‌های داخلی، تغییر کامل سیستم‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی داخل

³³ -Juris prudence

³⁴ -Islamic Theory

³⁵ -Liberal-Democracy

و تلاش برای غرب‌زدایی و غرب‌ستیزی و جهت‌گیری‌های جدید در حوزه سیاست خارجی از جمله «نظریه صدور انقلاب» و سیاست «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» که عمده‌تأثیر تغییر وضع موجود و ارائه مدل جدیدی بود؛ نوع و ماهیت روابط ایران و آمریکا را تعیین و هدایت می‌کرد» (برزگر، ۲۰۰۰: ۱۵۷-۱۵۶).

از طرف دیگر نظام بین‌الملل معاصر که می‌توان آن را «نظم هژمونیک» نامید، تحت سیطره هژمونی آمریکاست. در این نظم هژمونیک، ایالات متحده ضمن آنکه در نظام بین‌المللی در موقعیت اقتصادی برتری قرار دارد و دارای غالب منابع مادی است؛ بر اساس منافع خودخواهانه‌اش، در پی تأمین منافع امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیکی موردنظر خود می‌باشد و به طور هدفمند برتری قدرت خود را به‌منظور ثبات نظام بین‌المللی اعمال می‌کند. ایالات متحده در این نظم تلاش می‌کند اهداف خود را ابتدا در قالب ایده‌ها، طرح و سپس با توجه به بازخورد مثبت و منفی آن، عملیاتی سازد. بدیهی است کشوری که چنین داعیه‌ای دارد مخالفت کشورهای دیگر را بر نمی‌تابد و سعی می‌کند با تمام امکانات در برابر مخالفت ایستادگی کند و مخالف را از سر راه بردارد و لذا بسیاری از تخصیصات آمریکا به‌ویژه در منطقه با جمهوری اسلامی ایران در همین چارچوب قابل تحلیل است.

۵- نتیجه

یافته‌های تحقیق به‌روشنی نشان می‌دهد که عوامل هویتی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در تضاد و تقابل شدید با همدیگر قرار دارند. مهم‌تر اینکه این تضاد و تقابل نه تنها از جنس ماده و ظاهر مادی صرف نیست؛ بلکه و به طور مسلم ریشه و علل این تقابل و تضاد، متغیرها و مبانی هویت‌ساز دو کشور هستند که مطابق یافته‌های تحقیق عبارت‌اند از: اسلام‌گرایی، استقلال‌طلبی و عدالت‌خواهی جمهوری اسلامی ایران در مقابل ایدئولوژی لیبرالیسم، هژمونی‌طلبی و یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا که در یک وضعیت تقابل و تعارض شدید با هم قرار دارند. به‌طوری که منافع صرفاً مادی و شایعی همانند انرژی، منابع معدنی، موقعیت‌های استراتژیک و... از اهداف و راهبردهای ثانویه و یا ظاهری آمریکا بوده و اهداف اولیه، راهبردی و اساسی آمریکا در سیاست خارجی و سطوح جهانی، عملی ساختن نظام هژمونیک و جهانی‌سازی جهان از طریق اعمال سیاست‌های یک‌جانبه و همگانی کردن فرهنگ لیبرالیسم در دنیای نسبتاً مغلوب غرب است که با توجه به هویت و ماهیت خاص جمهوری اسلامی، مقابله و مخالفت آن را باز تولید می‌کند. نظر به تقابل و درگیری‌های مستقیم و غیرمستقیم دو کشور طی بیش از چهار دهه که از عمر جمهوری اسلامی گذشته؛ به نظر می‌رسد راه برون‌رفت از این تعارض و تقابل و یا حداقل جلوگیری از تخصیص شدید، گفتمان سیاسی، فرهنگی و تمدنی بین ایران و آمریکا است. هرچند هژمونی‌طلبی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا گفتمان مبتنی بر عدالت و احترام مقابل را بر نمی‌تابد؛ اما می‌توان با تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای، افزایش مؤلفه‌های قدرت و... توان مقاومت و پاسخ‌گویی را فراهم نمود تا در این صورت هیچ راهی جز مذاکره عادلانه و گفتمان برای آن باقی نماند.

منابع

- اکتار، عدنان (۱۳۸۷). تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، ترجمه صاحب خلق، نصیر، تهران: هلال.
- ایوبی، حجت‌الله (۱۳۸۰). مؤلفه‌های گفتمان سیاسی انقلاب اسلامی، مجله اندیشه انقلاب اسلامی، پیش‌شماره ۱، بهار.
- بوردو، (۱۳۷۸) لیبرالیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- جهانگیری، منصور (۱۴۰۱). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۴۰۰، تهران: انتشارات دوران.
- جعفری موحد، حسین (۱۳۹۴). رابطه ایران با ایالات متحده آمریکا؛ امکان یا امتناع؟ فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست نهم، شماره ۳.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۳). صحیفه امام: بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۱). اسلامی ایران از دولت بازرگان تا دولت روحانی، تهران: نشر مخاطب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران - سمت
- دارابی، علی (۱۳۹۴). سازه‌انگاری چارچوبی نظری برای تبیین منازعه ایران و امریکا، فصلنامه سیاست خارجی، دوره ۲۹، شماره ۲، تابستان، صص ۵۲-۳۳.
- دانش نیا، فرهاد (۱۳۹۴). سازه‌انگاری الکساندر ونت: امتناع گذار از بن‌بست‌های تئوریک روابط بین‌الملل و دستیابی به راهی میانه، جستارهای سیاسی معاصر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، تابستان، شماره ۲، (پیاپی ۱۶)، صص ۷۴-۴۹
- شکوری، ابوالفضل و وزیریان، امیرحسین (۱۳۹۸). احیای قدرت منطقه‌ای ایران (۲۰۱۷-۲۰۰۵)، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۳۸، بهار.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱). ایران روح یک جهان بی روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهندیده، تهران: نشر نی.
- کریمی، غلامرضا، کشوریان آزاد، محسن (۱۳۹۴). بررسی نقش مؤلفه‌های هویتی در روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۲۴.
- لوین، اندرو (۱۳۸۰). نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه و تحشید انتقادی سعید زیبا کلام، تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۳). مطالعه سازه‌انگاره سازمان‌های بین‌المللی و امکانات پژوهشی، فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال دوم، شماره پنجم، صص ۳۵-۷.
- مطهری، مرتضی (چاپ ۱۳۸۵). جهان‌بینی توحیدی، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (چاپ ۱۳۸۵). جامعه و تاریخ، تهران: انتشارات صدرا.
- مظفر پور، نعمت‌الله (۱۳۸۶). رویارویی آرمان‌شهرگرایانه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- منصوری، جواد (۱۳۹۶). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۵ مهر ۹۶.
- نوری، وحید، ملکوتی، محمد، (۱۳۹۱). جایگاه عدالت‌طلبی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲۶.
- نامدار و ندایی سالار (۱۳۹۷) طرح تحریم‌های مجدد کنگره آمریکا علیه سپاه پاسداران؛ پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی، اندیشکده راهبردی تبیین.

- Barzegar, K. (2000). Détente in khatamis foreign policy and its Impact on Improvement of Iran-Saudi Relations. *Discorse: An Iranian Quarterly*, 2(2).
- Bieler, A. & Morton, A. D. (2001). "The Gordian knot of Agency-Structure in International Relations: A Neo-Gramscian Perspective", *European Journal of International Relations*, No.7. pp5-35.
- Barnet, M. (1999). Culture, Strategy and foreign Policy change: Israelis road to Oslo, *European Journal of International Relations*, Vol.5.
- Dahl, R. (1968). *Pluralist Democracy in the United States*, First published, Chicago: Raund and Mchally Company.
- Gardbaum, S. (1996). Liberalism Autonomy, and Moral Conflict, *Stanford law, Review*, 48.
- Gutman, A. (1996). "How Limited Is Liberal Government", in Yack, B (Ed); *Liberalism without Illusion*, Chicago: University of Chicago Press.
- Jervis, R. (2006). The Remaking of a Unipolar World", *The Washington Quarterly*, 29(3), summer.
- Maleki, A. T. J. (2014). *Iran-U S United States Misperception*, Bloomsbury Publishing, New York.
- Samore, G. (2015). "Sanctions Against Iran: A Guide to Targets, Terms, and TimetablesT Belfer Center for Science and International Affairs, Harvard.
- Wendt, A. (1999). *Social theory Of International politics*, Cambridge Studies in International Relations.